

فروش قرآن به غیر مسلمان از نگاه امام خمینی(ره)

نویسندگان: محمدرضا غقوریان

منبع: فقه ۱۳۷۵، شماره ۱۰

نوشته حاضر ترجمه ای است از فصلی به همین نام در جلد دوم کتاب البیع، همراه با پاورقیهایی که به توضیح برخی واژه ها و نکته ها پرداخته است. آنچه می توان به عنوان امتیازی ویژه در گونه بررسی امام دید، بهره برداری از مسائل کلامی و روح کلی آموزه های اسلامی در برداشتهای فقهی است، که یکی از موارد آن همین مسأله فروش قرآن به کافران است. در میان نوشتارهای موجود و در دسترس فقیهان دیده نشده است که برای بررسی حکم فروش قرآن به مطالبی استناد شود که در این مقاله آمده است. تلاش ما بر این است که فرازهای سودمند و تازه از این دست را در شیوه فقاقت این فقیه بزرگ، در حدّ توان کم خویش، بنمایانیم.

توضیح برخی از مبناهای اصولی و آوردن نشانیهای سودمند در کتابهای مهم این دانش، کار دیگری است که برای پربار شدن هر چه بیش تر این نوشته، در پاورقی انجام گرفته است. امید که این تلاش ناچیز در نمایاندن اندکی از ژرفای بسیار دریای روح آن بزرگ مرد، سودمند افتد.

از مشهور فقها چنین رسیده است که نمی توان قرآن را به کافر فروخت. گرچه پیامد دلیلهای بنابر این که درست و کامل باشند، این است که کافر مالک قرآن نمی گردد، ولی چون در مبحث خرید و فروش از آن سخن رفته است، عنوان فروختن به کافر را آورده اند، در حالی که عنوان (تملک) از فروش گسترده تر است و به هر روی، باید روشن کنیم که آیا عنوان فروش، گذشته از به میان آمدن عنوان دیگری مانند اهانت و سبک شماری و یا آلوده شدن کتاب خدا در دست آنان، به خودی خود حرام است یا خیر؟ چه، عنوانهای دیگر، افزون بر نادرستی، تنها درباره کافران نیست.

پی گمان، اهانت و خوار شمردن قرآن حرام است، ولی حکمی که برای این عنوان باشد، هرگز به عنوانی دیگر مانند فروختن، که در خارج با آن همراه باشد، سرایت نمی کند، چنانکه در مبحث اجتماع امر و نهی، بررسی شده است. ۱. بنابراین، خود عنوان فروختن حرام نمی گردد. افزون بر این، حرام بودن یک معامله، نادرستی و باطل بودن آن را در پی ندارد، بلکه لازمه حرام بودن، درستی آن معامله است. ۲.

گذشته از اینها، اهانت و خوار شمردن نیز در این جا یافت نمی شود، زیرا در دادوستد که چیزی است اعتباری، اهانتی یافت نمی شود، بلکه در چیره کردن کافر بر قرآن نیز، خواه اعتباری و خواه واقعی، اهانتی نیست. از پیامبر خدا(ص) نیز چنین رسیده است که نامه هایی به برخی پادشاهان نوشته و آنان را به اسلام فرا خوانده و در آنها آیه ای از کتاب ارجمند، قرآن، نگاشت که این است:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...)

بگو ای اهل کتاب [یهودیان مسیحیان] بیایید تا بر سخنی برابر و همسان میان ما و شما [گردآییم]...

اگر در اختیار گذاشتن قرآن، خود به گونه ای خوار شمردن بود، حضرت هرگز چنین نمی فرمود؛ چه، اجزای قرآن نیز همسان و همسنگ همه آن است، مگر این که کسی اجزای نهاده شده در میان سخنی دیگر را با غیر آن یکسان به شمار نیاورد. به هر روی، به دیگری دادن و مانند آن، اهانت به قرآن نیست، بلکه نشر و رساندن آن، خود می تواند به گونه ای بزرگ شمردن قرآن به شمار آید.

سُست تر از این استدلال، یاری جستن از حرام بودن نجس کردن قرآن است؛ زیرا به دیگری دادن و در اختیار نهادن، هیچ گاه ملازمه ای با آلوده کردن قرآن ندارد و اگر هم این گونه باشد، تنها برای کافران نیست. افزون بر این، حرام بودن ناپاک گرداندن، سبب حرام شدن فروش یا به دیگران دادن یا در اختیار گذاشتن نیست، هر چند مقدمه حرام را حرام بشماریم. پنداشت سُست دیگری که به دنبال این دو گفته می شود این است که از حرام بودن نجس کردن می توان دریافت که فروختن آن به طریق اولی ممنوع است. این نیز چنانکه می بینید [بسیار بی پایه است]. بدین سان، دلیل اصلی دو چیز است: آیه ای از قرآن و حدیثی از پیامبر(ص):

1. آیه کریمه:

(لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا).

خداوند هرگز برای کافران بر مؤمنان راه [برتری] نمی نهد.

در این آیه، با نادیده گرفتن آغاز آن، بر حسب آنچه در تفسیرها و دیگر کتابها آمده است، چند احتمال می توان یافت؛ زیرا واژه (سبیل) به معنای (کمک)، (برهان و حجت در دنیا و آخرت) و یا (تسلط)، خواه اعتباری و یا خارجی است. ولی آنچه روشن می نماید، این است که این واژه جز در معنای خودش به کار نرفته است که همان (راه) در همه کاربردهایش در قرآن است و در موارد بسیاری از کتاب عزیز الهی آن را می توان یافت. البته در برخی از آنها معنای حقیقی واژه، مقصود بوده و در بیش تر موارد معنای مجازی، به صورت (حقیقت ادعایی) به کار رفته است، مانند: (سبیل الله)، (سبیل المؤمنین)، (سبیل المجرمین)، (سبیل المفسدین)، (سبیل الرشد)، (سبیل الغی) و... بدین گونه که راههای معنوی چونان حسنی اند. و از همین دسته است آیه نفی سبیل [که مورد سخن ماست].

بدین سان این واژه به معنای یاری یا برهان و حجت به کار نرفته است.

بلکه می توان گفت که مقصود، قرار ندادن هرگونه راهی است، بدین گونه که خداوند بزرگ برای کافران بر مؤمنان هیچ راهی را، نه در جهان آفرینش و نه در قانونگذاری دینی، نخواهد نهاد؛ زیرا در جهان آفرینش پیامبر و مؤمنان را همواره با کمکهای پیدا و پنهان و یاری رساندن فرشتگان و پیمان پیروزی و غیر آن، که افزایش، نیرو و سرسختی و استواری دل‌های لشکریان اسلام را در پی داشت، حمایت کرد. چنانکه خود فرمود:

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ). آل عمران ۱۲۳ /

خداوند در [بدر] بدر شما را پیروزی بخشید در حالی که شما خود ناتوان بودید.

و فرمود:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ). توبه ۲۵ /

خداوند در جاهای بسیاری شما را پیروز گردانید.

و فرمود:

(يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ). آل عمران ۱۲۵ /

پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری می کند.

و فرمود:

(أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزِلِينَ). آل عمران ۱۲۴ /

آیا برایتان کافی نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری رسانند؟

و فرمود:

(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا). فتح ۱ /

به درستی که ما برای تو پیروزی و گشایشی آشکار آورده ایم.

و فرمود:

(نَضْرُ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ). صف ۱۳ /

یاری خداوند و پیروزی نزدیک [برای شماست].

و آیات بسیار دیگری که دلگرمی و استواری و اطمینان به پیروزی را در پی آورده و این گونه عوامل را در راستای گشایش و پیروزمندی قوت می بخشد. این همه، افزون بر فرو فرستادن فرشتگان و یاری ایشان است.

بدین سان، خداوند بزرگ برای مؤمنان راههای بسیاری را در جهان آفرینش در برتری بر کافران گشوده است و هرگز برای کافران چنین نکرده و نخواهد کرد؛ چه هیچ گاه ایشان را در پیدا و پنهان یاری نرسانده و قوت و چیرگی نبخشیده است. این کمکها افزون بر چیزهایی چون خرد و نیرو و توان است که در میان همه تیره های بشر دریافت می شود. بنابراین، می توان گفت که خداوند برای کافران بر مؤمنان راه برتری درجهان آفرینش نمی گشاید، بلکه برای اینان بر آنان راهها بگشود. نیز راهی برای آنان در احتجاج بر مؤمنان نهاد؛ زیرا کتاب خدا، هیچ گونه نادرستی و کژی از فرا روی و فرا سوییش بدان نمی رسد، بلکه حجت مؤمنان، آشکار و تواناست.

در قانونگذاری دینی هم خداوند برای کافران برتری اعتباری بر مؤمنین قرار نمی دهد، آن گونه که پیامبر(ص) را سرپرست و حکمران بر مردم فرموده و پس از او جانشینان پاکش(ع) و سپس خداآگاهانی که امانتدار حلال و حرامند چنین اند. این نیز

راهی است که خداوند برای کافران بر مؤمنان نمی نهد، چنانکه برهان و حجت در روز واپسین به سود مؤمنان بر کافران است.

چکیده آنچه گفته ایم این است که نفی همه راهها، نبودن هرگونه راهی چه در جهان آفرینش و چه در قانونگذاری دینی را در پی دارد. بدین سان ناگزیر از گزینش تنها یکی از معانی نیستیم، آن گونه که از مفسران و غیر ایشان بر می آید.

همه آنچه گفته ایم با چشم پوشی از آغاز آیه است. اکنون با در نظر گرفتن آن، درباره این آیه می گوئیم:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ...)

گفته می شود: آمدن جمله (لن يجعل الله...) پس از (فالله يحكم بينكم...) نشانه آن است که منظور، نبودن راه برتری برای کافران در روز رستاخیز است.

البته می دانید که این سخن بی پایه است. آری می توان گفت که در آیه نکته ای نهفته است و آن این که: درباره مؤمنان آمده است (فتح من الله) که پیروزی را از سوی خداوند و یاری او به شمار آورده و درباره کافران گفته است: (اگر برای آنان

بهره ای بود) که آن را پیروزی ننامیده و از سوی خود به شمار نیاورده است. بدین سان، شاید جمله (ولن يجعل الله)

نشانگر این دوگانگی باشد که بهره کافران با یاری خدا نبوده و گشودن راه برتری برای آنان نیست و در برابر آن پیروزی

مسلمانان از سوی خداوند و گشایش راه برتری ایشان بر کافران است. با این همه، این مناسبت نیز نمی تواند کبری [=

جمله لن يجعل الله] را تنها به همین مورد منحصر سازد. از این روی، برداشت (هرگونه راه برتری) از این آیه دور از صواب نیست.

گذشته از همه اینها، سرایت دادن چنین حکمی از مؤمنان به کتاب خدا و دیگر مقدسات و حرام شماری سپردن اینها به کافران یا باطل بودن دادوستد و یا مالک نشدن آنان، نادرست است، خواه با این گفته که چیرگی آنان بر این چیزها راه برتری

ایشان بر مؤمنان است و خواه این که علت نفی راههای برتری در این چیزها یافت می شود و این که احترام قرآن بسی بزرگ تر از احترام مؤمنان است. نادرستی این سخنان از آن روست که مالک شدن کتاب خدا و مانند آن از کتابهای حدیث و فقه

و... یا چیرگی مالک بر دارایی خود در خرید و فروش، راه برتری بر مؤمنان نیست. البته اگر نگوییم که منتشر شدن اینها در

سرزمینهای کافران و گسترش معارف الهی و احکام و دستورات اسلامی در مناطق آنان، خود به گونه ای راه برتری مسلمانان و وسیله راهیابی احکام و حقایق اسلامی در دلهایشان است.

چه بسا چنین چیزی در بردارنده بازگشت آنان یا سست گرداندنشان از خرافه هایی است که در کتابهاشان یافت می شود که از پایه دگرگون گشته و تحریف شده است. این نیز روشن نیست که علت نفی راه برتری بر مؤمنان، برای احترام مؤمن

باشد، بلکه ممکن است دارای جنبه ای سیاسی بوده که همان هشیار ساختن مسلمانان به ناگزیر بودنشان در بیرون رفتن از سلطه کافران به هر راه ممکن است؛ زیرا چیره شدن و برتری کافران بر ایشان و سرزمینهایشان از سوی خداوند بزرگ نبوده و

او هرگز راه برتری و چیره شدن را برای آنان نمی گشاید، تا چنین نگویند که این چیرگی به تقدیر و قضاء الهی بوده و ناگزیر

باید در برابرش سرفروید آورد و خرسند بود؛ چه، این خود کرنش در برابر خواری و ستم است و خداوند آن را ناپسند می

شمارد و سربلندی از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است. بدین سان براساس همین نکته سیاسی می توانیم بگوئیم که منتشر ساختن کتاب ارزشمند الهی با همه نیکوییها و معانی ژرف و شیوه ویژه اش با در برداشتن حقایق و معارفی که در دیگر

کتابهای در دسترس چون تورات و اناجیل موجود در نزد آنان نمی توان یافت، خود کاری شایسته و بلکه لازم است.

مسلمانان نیز دستور دارند که اسلام و احکام آن را تبلیغ کنند و بهترین راه برای آن گسترش کتاب خدای بزرگ در

سرزمینهای کافران است. همچنین کتابهای دیگر که در بردارنده روایات و معارف الهی اند. ۴

این سخن که لازم است قرآن و دیگر مقدسات را از دسترس کافران دور نگهداشت، همسو با مذاق قانونگذار اسلام که

ضرورت رساندن اسلام، گسترش آن و لازم بودن راهنمایی مردم از هر راه، و به هر وسیله ممکن است، نیست. این که شاید تن کافران به قرآنی برسد، بر چنان مصالح فراتری برتری ندارد.

برای همین بود که پیامبر خدا(ص)، چنانکه در کتابهای تاریخ آمده است، نامه های ارزشمند خود را که در بردارنده آیه ای

از قرآن بود به پادشاهان روزگار خویش فرستاد، با این که ممکن بود دست آنان بدان آیات برسد. این همه برای اهمیت

رساندن اسلام و قوانین آن است. آری، اگر دلیل معتبری بر ناروا بودن این کار می داشتیم، گریزی از آن نبود که آن را به کار

ببندیم، ولی چنین چیزی یافت نمی شود؛ چه دانستیم که آیه چنین چیزی را نمی رساند.

2. حدیث پرآوازه پیامبر:

(الإسلام یعلو ولا یعلی علیه.) وسائل ج ۱۷/۳۷۶

اسلام برتر است و چیزی فراتر از آن نیست.

بی گمان این حدیث مورد اعتماد است، زیرا بر حسب گواهی بزرگان، در میان شیعیان و سنیان مشهور بوده و مرحوم شیخ صدوق (من لایحضره الفقیه، ج ۴/۲۴۳) نیز با اطمینان آن را به پیامبر نسبت داده است که بدین سان روایت مرسل ولی معتبر خواهد بود.

البته دلالتش بر حرام بودن واگذاری قرآن و دیگر چیزهای مقدس به کافران مورد پذیرش نیست.

زیرا بنابر ظاهر این جمله، که گزاره ای خبری است، آن را به این معنی می گیریم که: اسلام در جنبه برهان و استدلال بسی والاتر از ادیان دیگر است، مانند این آیه که می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) توبه ۳۳/

اوست که پیامبرش را با راهنمایی و دین برحق فرستاد، تا بر همه دینها فراترش گرداند.

یعنی در استدلال و برهان از دیگر ادیان بالاتر قرارش دهد.

و یا می توان به این معنا گرفت که اسلام در واقعیت بر تر از همه ادیان است که در حدیث آمده:

(إِنَّ ذَلِكَ عِنْدَ ظَهْرِ الْمَهْدِيِّ (عج)) بحار، ج ۱۶/۳۰۸.

چنین چیزی به هنگام آشکار شدن امام قائم (ع) است.

بدین سان ارتباطی به مسأله ما نخواهد داشت.

همچنین اگر به معنایی دیگر بگیریم، که گزاره ای خبری است، ولی مقصود جدی از آن جمله ای انشایی است، چه در این صورت برآیندش چنین خواهد بود: اسلام باید فراتر و والاتر باشد و نباید چیز دیگری بالاتر از آن باشد و یا این که حرام است چیزی فراتر از اسلام شود. آن گاه منظور از آن برانگیختن و تشویق مسلمانان به تلاش در راه سریلندی اسلام، چه در برهان و استدلال و چه در پیروزی واقعی و خارجی، خواهد بود.

بنابراین انتشار کتابهای اسلامی و پیشاپیش آنها کتاب ارجمند الهی از راههای سرفرازی و برتری حجت و برهان آن بوده و بلکه زمینه ساز پیروزی در واقعیت نیز خواهد بود. این روایت اگر بر لازم بودن انتشار آن از راه رساندن به دست آنان دلالت نکند، بر آنچه این فقها گفته اند نیز دلالتی ندارد.

باید انصاف داد که هیچ گونه دلیلی بر حرام بودن سپردن قرآن به کافر یا مالک نشدن او نسبت به کتاب الهی یا هر کتاب مقدس دیگری، دلالت نکرده است. بدین سان آنچه قاعده می طلبد، درستی معامله و سپردن قرآن به آنان و مالک شدنشان همسان مسلمانان است.

پی نوشتها:

1. مبحث اجتماع امر و نهی از بخشهای گسترده و با اهمیت بحثهای (نواهی) علم اصول فقه بوده و خود، دربردارنده

مسائلی پیچیده و کارساز و راهگشا در فقه است. نتیجه گیری فروع مهمی در مسایل فقهی به کاوش و روشن ساختن فرازهای گوناگون این مبحث وابسته است، فروعی در بابهای عبادات: از طهارت و صلوات تا حج و جهاد و بابهای معاملات و...

از سوی دیگر گزینش دیدگاهی مشخص در جنبه های گوناگون این مبحث، ریشه در بحثهای اصولی دیگری دارد که باید در جای خود مورد بررسی دقیق و همه جانبه قرار گرفته باشد. این همه، نشانگر پیوستگی شگرف بخشهای گوناگون دانش اصول فقه و ارتباط آن با فقه است.

چکیده آنچه در مبحث اجتماع امر و نهی بررسی می شود این است که اگر در یک کار امر و نهی با هم متوجه مکلفی گردند، که طبعاً از دو جهت و دو ملاک جداگانه سرچشمه می گیرد، در چنین مواردی چه باید کرد؟ چاره کار در عبادات چیست؟ و در معاملات چگونه باید از این مشکل گریخت؟ اینها برخی از مسائل مورد بررسی در این مبحث است.

یکی از مسائل مهم و کارساز در این مجموعه آن است که هر حکمی به عنوانی معین و ویژه اختصاص می یابد و از همان عنوان یا فراتر نمی نهد. این مطلب از یک سو ریشه در مسأله تعلق اوامر به طبیعت و فرد نیز دارد.

به هر روی، حضرت امام می نویسد: هیچ حکمی از پایگاه خود که همان عنوان ویژه خود اوست یا فراتر ننهاد و به عنوانی

دیگر سرایت نمی‌کند. از باب مثال در همین مسأله فروش قرآن، کاری که انجام می‌گیرد از یک سو فروختن و داد و ستد است و از سوی دیگر اهانت به قرآن (اگر بپذیریم که دادن قرآن به آنان خوار شمردن آن است) اکنون اگر برای حرام بودن فروش قرآن چنین استدلال کنیم که اهانت به قرآن خود حرام است، این دلیلی نادرست خواهد بود؛ زیرا حرام بودن اهانت، هیچ‌گاه به فروختن سرایت نمی‌کند، هرچند در یک کار انجام یافته در خارج، هم فروش و هم اهانت، به یکباره پدیدار گشته‌اند.

برای شرح بیش‌تر درباره این مباحث، می‌توانید به کتابهای زیر مراجعه کنید:

* مناهج الوصول الی علم الاصول، امام خمینی، ج ۲/۱۳۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، قم، فروردین ۷۳.
* نه‌ایة الدراية فی شرح الکفاية، علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، ج ۱/۲۶۴، ۲۶۶، مهدوی، اصفهان، افسست از چاپ سنگی.

* اجود التقریرات، درسهای اصول، میرزا محمد حسین نائینی با پانوشتهای سید ابوالقاسم خویی، ج ۳۴۳/۳۴۵، مصطفوی، قم.

۲. در میان امرها و نهی‌های شرعی دسته‌ای از آنها را مولوی و دسته‌ای دیگر را ارشادی می‌نامند. امر و نهی مولوی: سبب واجب، مستحب، حرام یا مکروه شدن کاری که بدان مربوط گردیده می‌شود، مانند نماز که با امر (أقم الصلاة) واجب گردیده و کشتن بی‌گناه که با نهی (ولا تقتلوا النفس التي...) حرام شده است. امر و نهی ارشادی به خودی خود، مورد نظر نبوده و برای تأکید حکمی دیگر یا فهماندن شرط یا جزء یا سبب یا مانع و... بودن یک چیز در عبادت یا معامله و مانند این مقاصد به کار برده می‌شود. در علم اصول فقه، بحثی است درباره این که آیا نهی از عبادت یا معامله، نشانگر نادرستی باطل شدن آن کار است یا خیر؟ مثلاً اگر به هنگام نماز جمعه از داد و ستد نهی شده است، معنای آن باطل بودن دادوستدها در آن هنگام است یا تنها حرام بودن و گناه را می‌رساند. حضرت امام خمینی، در این بحث می‌نویسد:

(ظاهر آن است که نهی در این بحث در برگیرنده نهی تحریمی، تزییعی [= کراهت]، نفسی، غیری، اصلی و تبعی است... آری نهی ارشادی که راهنمای مانعیت باشد بیرون از بحث است...) مناهج الوصول ج ۲/۱۵۲.
همین مطلب از پانوشتهای آیت الله خویی در اجود التقریرات نیز برمی‌آید، ولی برخی از فقها مانند: شیخ انصاری در مطارح الانظار ۱/۱۵۷ و نائینی در اجود التقریرات ج ۱/۳۸۶ نظر دیگری دارند.

از این که بگذریم در همین مبحث، سخنی است درباره این که برخی از ابوحنیفه و شاگردش محمدبن حسن شیبانی چنین آورده‌اند که نهی در عبادات و معاملات، دلیل بر درستی آنهاست. درباره این سخن محقق خراسانی در کفایه و محقق اصفهانی در نه‌ایة الدراية، مطالبی گفته‌اند:

امام خمینی در این باره چنین می‌نویسد:

(...فالحقّ معهما إذا أحرز أنّ النهی تکلیفی لا إرشادی، وإلاّ فظهوره فی الفساد لاینبغی أن ینکر. هذا إذا لم نقل بأنّ النهی إذا تعلّق بمعاملة لأجل مبغوضیة ترتّب الآثار المطلوبة علیها، یدلّ علی الفساد فی نظر العقلاء، وإلاّ فیصیر نظیر الإرشاد إلى الفساد. تدبّر.)

وأمّا العبادات فکلامهما فیها خالٍ عن التحصیل علیّ أیّ تقدیر... مناهج الوصول، ج ۲/۱۶۹.

آن‌گاه که روشن شود نهی تکلیفی [= مولوی] است و نه ارشادی، حق با آن دو است، وگرنه ظاهر بودن نهی در نادرستی معامله انکارپذیر نیست.

البته این در صورتی است که نگوییم هنگامی که نهی به معامله‌ای، از آن روی که پیامدهای آن [نزد قانونگذار] ناپسند است، تعلّق یافت، در نگاه خردمندان [= عرف] نادرستی و بطلان را می‌رساند وگرنه اگر چنین گفتیم، این نیز مانند نهی ارشادی، باطل بودن را اثبات می‌کند.

اما سخن در ایشان در عبادات، به هر روی نادرست و بی‌محتواست.

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که اگر حرام بودن اهانت به قرآن را دستاویز ممنوع بودن خرید و فروش آن قرار دهیم، سخن درستی نگفته‌ایم؛ زیرا، اگر بپذیریم که حرام بودن خوار شمردن، به فروختن هم می‌رسد، این را که حرام بودن یک معامله با باطل بودن آن همراه است، نمی‌پذیریم، بلکه این خود گواه بر درستی آن است.

در این باره به کتابهای زیر می‌توان مراجعه کرد:

*مناهج الوصول، ج ۱۵۱/۲ و ۱۶۷. ۱۶۹.

*كفاية الاصول، محمد كاظم خراساني، ج ۲۹۹/۱. ۳۰۰.

*نهاية الدراية، ج ۳۱۸/۱.

*اجود التقريرات، ج ۳۸۶/۱ و ۴۰۳. ۴۰۶. همراه با پاورقی.

۳ در بررسی حقیقت و مجاز که از بحثهای ادبی در بخش معانی و بیان است، حضرت امام خمینی در مقدمات مباحث الفاظ علم اصول چنین می نویسد:

(والحق الحقیق بالتصدیق هو ما اختاره بعض أجلة العصر، رحمه الله، فی وقایته وتبعه غیره آن اللفظ فی مطلق المجاز، مرسلأً كان أو استعارة أو مجازاً فی الحذف، مفرداً كان أو مرکباً، وكذا فی الكناية، مستعمل فیما وضع له لا غیر، لكن یكون جدّه علی خلاف استعماله، وإنما یكون تطبیق المعنی الموضوع له علی ما أراد، جداً بادعاء كونه مصداقه كما فی الكليات و عینه كما فی الأعلام الشخصية.

...فحينئذ يسقط البحث عن أن المجاز هل يحتاج إلى رخصة الواضع أم لا؟ وأنّ العلاقات موضوعة بالوضع الشخصي أو النوع مما يعلم فساد، لعدم استعمال اللفظ إلا فيما وضع له). مناهج الوصول، ج ۱۰۲/۱/۱۰۷.

حقیقت شایسته تصدیق همان چیزی است که یکی از بزرگان معاصر در کتابش وقایة الأذهان برگزیده و برخی دیگر از ایشان پیروی کرده اند و آن این که: واژه در هرگونه مجازی، خواه مرسل یا استعاره و یا مجاز در حذف چه مفرد و چه مرکب، و همچنین در کنایه، در همان معنایی که برایش وضع گردیده به کار می رود و نه جز آن، ولی مقصود جدی همسو با کاربرد و استعمال نیست. برابر کردن معنای وضع شده واژه بر آنچه منظور جدی است، تنها با ادعای این است که این نیز یکی از مصادیق آن معناست، در جایی که کلی باشد و یا خود آن است [نه مصداق] چنانکه در اسم خاص این گونه است.

...بدین سان بررسی و کاوش در این باره که آیا مجاز نیازمند اجازه وضع کننده است یا خیر؟ و این که آیا مناسبتهای مجاز با وضع شخصی یا نوعی وضع شده اند، که نادرستی آن روشن است، رخت بر می بندد؛ چرا که واژه جز در همان چیزی که برای آن وضع گردیده به کار نرفته است.

۴. یکی از فزازه‌های مهم این مسأله در نوشتار امام خمینی، همین بخش از عبارات است که در اصل انگیزه‌گزینش این مسأله از میان صدها مسأله موجود در کتابها و مقالات ایشان، نمایاندن این گونه فزازه‌هاست.

چنانکه روشن است در دانش اصول فقه، معیارهای استوار و معینی برای شیوه راهیابی به احکام فقهی در دلیلهای گوناگون پی ریزی گردیده است. هم در میان دلیلهای شناخته شده و مورد پذیرش و هم در روش کاربردی فقها چیزهای مشخصی که همان کتاب، سنت، عقل و اجماع هستند را می توان یافت. البته با بازگرداندن اجماع به سنت آنچه خود می تواند مورد استناد باشد همان سه دلیل است.

گرچه هم در اصول فقه و هم به گونه پراکنده در خود فقه، سخن از شیوه برداشت از قرآن و حدیث به میان می آید، ولی با گذشت زمان گونه های ویژه ای در این دریافتهای رایج و پایدار گشته که گاه، دیگر شیوه ها به فراموشی سپرده می شود. از باب مثال، در برداشت حکمی فرعی از روایات، کم تر دیده می شود که آن را در همگامی و هماهنگی با روح کلی آموزه های دینی که در جای خود مسلم و مورد پذیرش همگان است، به بوته بررسی نهند. البته این بدان معنا نیست که برداشتهای کم مایه و بیش تر سرچشمه گرفته از کوتاه بینیهای هوس آلود را با برآیندهای روایی در فقه در آمیزیم و به گونه ای به التقاط تن در دهیم، بلکه باید گفت که این خود راهی است از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر که در عین پافشاری بر دستاوردهایی که در اصول فقه پس از قرنهای تلاش و بلکه شهادتها به دست آمده است، بتوان در برداشتها نوآوری داشت و در بر کشیدن جرعه ها از دریای بیکران معارف الهی همه نیازهای نو به نور پاسخ گفت.

این قلم بر آن است که این گونه فزازه‌ها را در نوشته های امام بنمایاند؛ چه، امام فقیهی توانمند است که با قدرتی شگرف در موشکافیهای رایج، مبتکر نوآوریهای است که سالها تلاش حوزه های علمی را درکشف و نمایاندن آن می طلبد. این همه در حالی است که هدایت انقلابی و سیاسی نهضتی چنین بزرگ و بی نظیر، خود بخش مهمی از وقت و توان آن ابرمرد را به سوی خود کشاند.

آنچه می توان به عنوان امتیازی ویژه نامید، بهره برداری از مسائل کلامی و روح کلی آموزه های اسلامی در برداشتهای فقهی است که یکی از موارد آن همین مسأله فروش قرآن به کافران است. در میان نوشتارهای موجود و در دسترس فقها دیده نشده است که برای بررسی حکم فروش قرآن به این مطلب استدلال شود که رساندن پیام اسلام خود از مهم ترین واجبات

بوده و نشر کتابهای مقدس اسلامی از قرآن تا حدیث، خود از بهترین راههای آن است و این نه تنها چیرگی و برتری کافران بر مسلمانان نیست، بلکه نشر و نفوذ کتابهای هر قوم و هر فرهنگی خود گونه ای از برتری و والایی آن فرهنگ است. بدین سان در این شیوه بررسی هم موضوع و هم حکم، هم مصداق و هم مفهوم، هم صغری و هم کبری از چشم اندازی دیگر نگریسته شده و در عین پافشاری بر اصول و معیار، روح کلی شریعت سهله و سمحه و خردمدار را، زیبا و شیوا نمایانده و چنین نتیجه می گیرد. بهره گیری از رخدادهای تاریخ اسلام را نیز از همین دست می توان نام برد. یاری جستن از عمل پیامبر در رسیدن به یک حکم شرعی که به صورت یک کبرای کلی مورد پذیرش همه فقیهان است، ولی کندوکاو در شیوه عملی پیامبر به ویژه در مسایل سیاسی و راهیابی به برداشتهایی کلی و راهگشا، رفته رفته کم رنگ گشته و استنباط، در تنگنای استظهار از واژه ها در قرآن و حدیث محدود گردیده و بخش مهمی از کارکردهای پیامبر و امامان که خود حجت آشکار در گستره عمل اجتماعی و سیاسی آنان بود، مورد بهره برداری شایسته و درخور قرار نمی گرفت. هنر ارزنده امام خمینی، این است که در متن درسها و کاوشهای خود همراه با همان شیوه رایج و مأنوس حوزه ها که فقه صاحب جواهر و شیخ انصاری می نامید، کنجکاویهایی این گونه را نیز در نوشته ها و گفته هایش آورده است. امید که حوزه های ما این آموزه های بلند و سودمند را در پژوهش و گره گشایی علمی و عملی جامعه به کار بسته و اسلام ناب محمدی را که در اندک زمانی جهان گشا و تاریخ ساز بی نظیر گردید، دیگر بار زنده و شاداب به صحنه زندگی انسانها بکشانند.